

اجامره و اوباش و حکومت شاه عباس اول صفوی: همگرایی‌ها و واگرایی‌ها

محمدحسن رازنهان*

مریم عابدینی مغانکی**

چکیده

در عصر شاه‌عباس اول، با رشد شهر و شهرنشینی ارتباطات اهالی شهرها و حکومت نیز توسعه یافت. در مقاله حاضر ماهیت و روابط اوباش به عنوان گروهی از جامعه شهری و حکومت در روزگار شاه‌عباس اول طرح و نتایج حاصل نشان می‌دهد گروهی از جامعه شهری بودند که در منابع با وجود لفظ یکسان، اشکال متنوعی داشتند. میان اوباش به عنوان گروهی از جامعه شهری و اوباش به عنوان صفت برای کسانی که اوباش نبودند، تفاوت وجود دارد. اجامره و اوباش در بی‌ثباتی‌های سیاسی حضور پررنگ‌تری در محلات و شهرها داشته‌اند آنها در کنار ایجاد بی‌نظمی در شهرها حامی ضعف نیز بوده‌اند. شاه عباس اول، توانست با ساماندهی این گروه، از توانایی آنها سود ببرد.

کلید واژه‌ها: شاه‌عباس اول، جامعه شهری، اوباش، اجامره.

۱. مقدمه

بررسی متون تاریخی در فاصله زمانی هجوم مغولان تا عصر صفویه بیانگر حضور پایدار اوباش در جامعه شهری است. متون تاریخی این محدوده زمانی معمولاً اوباش را «رنود و اوباش و عوام لئام» خطاب می‌کنند. همچنین از این گروه به عنوان عامل برهم‌زننده

* دانشیار تاریخ، دانشگاه خوارزمی hasan_raznahan@yahoo.com

** دانشجوی دکتری تاریخ، دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول) m.abedini75@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۵/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۹/۲۳

امنیت شهرها، وزنه‌ای در معادلات قدرت در فترت پس از ایلخانان و جنگ‌های داخلی یاد می‌شود.

در منابع تاریخی عصر صفوی نیز شاهد کاربرد مکرر واژه اوباش و مترادف‌های آن مانند اجامره و اجلاف به ویژه هنگام بی‌ثباتی‌های سیاسی و اعتراض علیه حکومت هستیم. علل این تداوم را باید در تداوم کاربرد این اصطلاحات در گذشته و نیز در این مساله جستجو کرد که تغییر رویکرد مذهبی حکومت و پیامدهای سیاسی اجتماعی آن احتمالاً در تنوع و تعدد مصادیق این گروه از جامعه شهری تاثیر گذار بوده است. آنچه می‌توان در متون این دوره پی‌گیری کرد آن است که نامگذاری گروه اجتماعی فوق در متون تاریخنگاری از مصادیق متعددی برخوردار است که با مفهومی واحد و یکسان مورد استفاده قرار می‌گرفت.

هدف از انتخاب این موضوع، تلاش برای بررسی ماهیت اوباش و مناسبات تعاملی و تقابلی آنها با حکومت و اهالی شهرها است. این مقاله در تلاش برای پاسخگویی به این سوالات است: اوباش چه مناسباتی با حکومت شاه عباس اول داشتند؟ چرا حکومت همه واگرایان و معترضان را اوباش و با الفاظ مشابه خطاب می‌کرد؟ اوباش چه مناسباتی با اهالی شهرها داشتند؟ چرا شاه عباس اول به‌سازماندهی آنها پرداخت؟ اوباش گروهی از جامعه شهری بودند که مناسبات دوطرفه‌ای میان آنها و حکومت شاه عباس برقرار بود. با توجه به ماهیت و تصویری که اذهان عمومی جامعه از اجامره و اوباش داشتند؛ حکومت برای سیاه‌نمایی و پیش برد اهداف سیاسی، معترضان و مخالفان را به این نام خطاب می‌کرد. در حالی که آنها اصلاً اوباش نبودند. بعضی از اوباش در کنار نقش‌های مخرب، حامی ضعیفا بودند. از سوی دیگر، به دلیل نقش مخرب اوباش هنگام بی‌ثباتی‌های سیاسی، شاه عباس کوشید با ساماندهی این گروه از توانایی آنها برای امنیت و نظم در جامعه استفاده کند.

متأسفانه با وجود تکرار واژه اوباش و مترادف‌های آن، حداقل در محدوده زمانی مورد بحث کنجکاوی علمی و پژوهش‌چندانی صورت نگرفته است. بررسی‌های انجام شده عبارتند از، مقاله «منازعات نعمتی و حیدری در ایران» نوشته حسین میرجعفری، به بررسی و نقد منشاء پیدایش و نامگذاری دسته‌های حیدری و نعمتی در شهرها ایران از دیر باز تا دهه‌های اخیر می‌پردازد و به تشویق نفاق میان این دسته‌ها، از سوی شاه عباس برای تامین برخی اهداف اشاره می‌کند. (میرجعفری، ۱۳۶۱) مقاله دیگر، «نقش‌های

چندگانه اراذل و اوباش در دوره صفوی» نوشته صباح خسروی زاده است. مقاله با نگاهی کلی به دسته بندی اراذل و اوباش در عصر صفوی می‌پردازد و فاقد مسئله و سوالات مشابه، تحقیق حاضر است. (خسروی زاده، ۱۳۹۳) پژوهش دیگر، مقاله ژان کالمار با نام «آیین‌ها و اقتدار تشیع» است. نویسنده، به حضور اوباش در تقویت و با نشاط کردن مراسم عزاداری و اعیاد مذهبی اشاره کرده است. (کالمار، ۱۳۷۹)

نگارنده امیدوار است با طرح این موضوع و پرسش‌های یاد شده بتواند گوشه‌ای از تاریخ اجتماعی به ویژه تاریخ جامعه شهری را بازنمایی کند. برای حصول به نتیجه مطلوب، روش تحقیق اتخاذ شده، توصیفی تحلیلی در نظر گرفته شده است. تا بتوان به تحلیلی علمی درباره موضوع مورد بحث دست یافت.

۲. مفهوم اوباش

برخی، این واژه را عربی و برخی نیز فارسی دانسته‌اند. (محسنی نیا، ۱۳۸۶: ۴۰-۱۳۷) اوباش جمع ویش به معنای اشخاص فرومایه، عامی و ولگرد که با رفتارشان به دیگران آزار می‌رسانند (فرهنگ بزرگ سخن، ۱۳۸۱: ۱/ ذیل «اوباش»)، مردم متعصب، مختلط و در عرف عام به معنی بی‌باک و رند است. (لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۷۲: ۳/ ذیل «اوباش») بی‌گمان، این معانی براساس واقعیت‌های بیرونی جامعه لحاظ شده است. معمولاً واژه‌های اجامره و اوباش با بُعد منفی به کار می‌رفتند. (واصفی، ۱۳۴۹: ۱/ ۴۱۳) منابع برای توصیف و معرفی این گروه، افزون بر لفظ اوباش، الفاظ دیگری مانند: اجامره، اجلاف، لوند، بی‌دینان و حتی پهلوانان و عیاران ولوطی نیز به کار برده‌اند. بعضی علت نام‌های گوناگون آنها را به این دلیل می‌دانند که از اقشار و گروه‌های گوناگون با مشاغل متفاوت بوده‌اند. (کریمی، ۱۳۸۸: ۶۵) اجامره و اوباش در پژوهش حاضر، در دو مفهوم، گروهی از جامعه شهری و صفت برای غیر اوباش در نظر گرفته شده است.

۳. جامعه پیشامدرن و اوباش

جامعه‌ای که این‌گونه گروه‌ها در آن فرصت بیشتری برای جولان داشته‌اند به جامعه پیشامدرن یا پیشاصنعتی معروف هستند. جامعه ایران پیشامدرن، جامعه‌ای است که به واحدهای کوچک تقسیم شده است که هریک سازمان اجتماعی جدا و در درون و

محدوده ویژه خود زندگی و تکلم می‌کردند. آنها معمولاً با همسایگان خود در کشمکش بودند. در راس این اجتماعات فرد متنفدی وجود داشت و در راس همه آنها نیز شاه قرار داشت. (آبراهامیان، ۱۳۷۶: ۴۲) معمولاً حکومت مرکزی نمی‌توانست نظارت کامل و همه جانبه‌ای بر خان‌ها و والیان اعمال کند. حتی در مواقعی فرمان‌های حکومتی تنها در شهرهای نزدیک به مرکز حکومت، قدرت اجرایی داشت. لذا شاه و به پیروی از وی، حاکمان شهرها برای حفظ منافع از سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» استفاده می‌کردند. (فلور، ۱۳۶۶: الف، ج ۲/۲۰)

جامعه سنتی یا همان پیشامدرن، از گروه‌های گوناگونی تشکیل شده بود. (بافقی، ۱۳۴۰: ۳/ ۷۵۳-۷۵۴؛ لمبتون، ۱۳۶۰: ۶؛ Hobsbawm, 1963: 22) در این جامعه، هویت فرد با تعلق به قشر یا صنفی مشخص می‌شد. (لمبتون، ۱۳۶۰: ۷، ۶، ۴۹) بنابراین، ما با جامعه‌ای که گروه کوچکی بر خیل عظیم فرمان می‌راند و ارتباط بخش‌های مختلف مملکت به طور کامل برقرار نبود مواجه هستیم. در چنین شرایطی حکومت‌ها، تدابیری اندیشیدند تا بتوانند در مقابل خان‌ها و والیان شهرها و سایر گروه‌های اجتماعی منافع خود را حفظ کنند. این تدبیر، به جان هم انداختن این گروه‌ها بود. این موضوع با ساخت موزائیکی جامعه ما قبل مدرن ایران تشدید می‌شد. بنابراین، حکومت‌ها برای تداوم نفوذ و سیطره خود به نوعی شکاف‌ها را تقویت می‌کردند. این امر زمینه را برای جولان اوباش تسهیل می‌کرد. لذا، شاهد زد و خورد‌های خونینی میان اوباش در محلات هستیم. (فلور، ۱۳۶۶: الف، ۱/ ۲۷۷، ۲۸۱؛ باوم، ۱۳۹۰: ۵۲) بنابراین، اوباش مورد توجه و وزنه‌ای در معادلات قدرت به حساب می‌آمدند. (فلور، ۱۳۶۶: الف، ۱/ ۲۸۲-۲۸۳)

۴. شهرها، صحنه جولان اوباش

فلور، دلیل ظهور پر رنگ‌تر اجامره و اوباش در شهرها را ناشی از فقر و تهی دستی بخش اعظم شهرها و ساکنان آنها می‌داند. (همان، ۲۶۳) در تکمیل نظر فلور می‌توان به تغییرات و دگرگونی شهرها، جمعیت زیاد آنها و تضادهای ناشی از آن نیز اشاره کرد که تحریک کننده شورش‌ها و زمینه‌ساز فعالیت‌ها و جولان اوباش بودند. از طرف دیگر، نوع تقسیم‌بندی فضاهای شهری و محله‌گرایی در جامعه ماقبل مدرن با منافع گوناگون و ضرورت حفظ و حراست از این ساختار، زمینه را برای حضور و تداوم اوباش فراهم می‌ساخت. (فلور، ۱۳۶۶: الف، ۲۵۱؛ قصه حسین کرد، ۱۳۸۶: ۲۵۵) شهرها به عنوان

مکان جولان اوباش در داستان‌های عامیانه نیز انعکاس یافته است. (قصه حسین کرد، ۱۳۸۶: ۳۶۲) بنابراین، وجود گروهی با نام اوباش، از مشخصه‌های جامعه شهری ما قبل مدرن است.

بنابر گزارش منابع، لفظ اوباش به اقشار و گروه‌های مختلف شهری خطاب می‌شد. لذا آنها تنها از میان مردم عادی، تهی دست و پایین هرم جامعه نبودند. (تتوی، ۱۳۸۲: ۵۸۰/۱؛ سام میرزا، ۱۳۸۴: ۶۶، ۲۰۹، ۳۲۰؛ فراهی، ۱۳۹۲: ۹۹، ۱۸۱، ۱۳۳، ۸۴) مصادیق موجود بیانگر آن است؛ ورود به جمع آنها چندان دشوار نبوده است. (فلور، ۱۳۶۶: الف، ۱/۲۵۳) بنابراین، با توجه به گوناگونی پایگاه اجتماعی اوباش، آنها واجد صفات گوناگونی نیز هستند.

۵. ماهیت اوباش

بی‌گمان، عملکرد و رفتار اجامره و اوباش، ماهیت و هویت آنها را مشخص می‌کرد. صفاتی چون فرصت‌طلبی، خودسری در جنگ‌های داخلی و بی‌ثباتی‌های سیاسی (اسکندریک، ۱۳۸۷: الف، ۲/۶۵۶، ۶۳۹؛ افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۱۹۲-۱۹۳) تهور و شجاعت، پهلوانی، زورمندی، زیرکی و جنگاوری، سرقت اموال ثروتمندان (قصه حسین کرد، ۱۳۸۶: ۶۱، ۳۲۲، ۸۰) قماربازی، خوردن شراب و سایر اعمال شنیعه و تحریص و ترغیب آن از جمله صفات اوباش در منابع عصر شاه عباس اول است. (فراهی، ۱۳۹۲: ۱۸۱؛ جنابذی، ۱۳۷۸: ۴۷۳)

همچنین برخی از خصوصیات اوباش عصر صفوی را می‌توان در فرمان‌های پادشاهان صفوی یافت. مثلاً، در فرمانی آمده است؛ «... از ظلم و زیادتی، طغیان و گناه و خطا و عصیان و شرب شراب و قصد ناموس که... در طبیعت اجلاف...» (جعفریان، ۱۳۷۹: ۱/۳۸۰) یا «... اجلاف پرلاف و گزاف و الواط سراپا قلب ناصاف، به جنگ گاو و قوچ بازی و جنگ خروس و تنبک نوازی و مضاف و معرکه رزم و حلقه عیش و هنگامه بزم...» (نصیری، ۱۳۷۳: ۴۳) به این ترتیب، آنها به لحاظ ماهیت عملکردی و ویژگی‌های شخصیتی جمع اعداد بودند.

۶. زمینه‌های اوباشگیری

منشاء و بستر اوباشیگری را باید در میان افراد بیکار و کسانی جستجو کرد که به دلایل گوناگون در متن جامعه نیستند و به حاشیه نشینی و قانون‌گریزی روی آورده‌اند. مانند رعایای فراری، افراد خسارت‌دیده، فراریان کارگاه‌های سلطنتی و اربابی، فراریان زندان‌ها یا هر فردی که از وضعیت خود ناراضی بود، می‌توانست تشکیل جمعیتی را داده و به اوباشیگری روی آورد. در میان آنها می‌توان از حاشیه نشینان، سربازان و فراریان جنگ‌ها نیز سراغ گرفت. همچنین، کسانی که از تحت فرمان و مطیع بودن بیزارند به این جمع می‌پیوستند. (باوم، ۱۳۹۰: ۳۷، ۳۴، ۳۹؛ 13: Hobsbawm, 1963) بی‌گمان، در میان آنها اقشاری از جامعه شهری و از جمله پیشه‌وران نیز وجود داشته‌اند. تجلی این‌گونه امور نشان از بحران، تشنج و بی‌ثباتی در جامعه داشت. این بحران‌ها می‌توانست پس از قحطی‌های ادواری، جنگ‌های داخلی و غلبه بیگانگان صورت گیرد. در نتیجه، شیرازه جامعه از هم پاشیده و زمینه برای جولان چنین افرادی فراهم می‌گردید.

بنابراین، هنگامی که مردم دچار مصائب و بلاهای طبیعی و انسانی هستند و ساخت قدرت نیز دچار بحران و بی‌ثباتی است؛ اوباش بیشتر نمایان می‌شوند. در چنین مواقعی شورش و اوباشی‌گری با رشد و تداوم بیشتری دیده می‌شود. (باوم، ۱۳۹۰: ۲۳، ۲۷، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵/۱)

بررسی منابع عصر صفوی در خصوص دلایل اوباشی‌گری نشان می‌دهد؛ افراد به دلیل تحت‌ظلم‌بودن و تلاش برای انتقام‌گیری به این مسلک پیوسته‌اند. مثلاً فردی با اینکه مالیات و حقوق دیوانی خود را به طور مرتب به حاکم می‌پرداخت، کارگزاران حاکم با زور و حيله از او مبالغ بیشتری طلب می‌کردند و هر روز ماجرا چنین بوده است. این شخص، چندین بار از وقوع چنین ظلمی به حاکم شکایت می‌کرد؛ ولی او گوش شنوایی برای این دادخواهی نداشت. تا اینکه با خبر می‌شود حاکم قصد تاراج اموال او را دارد. لذا به اوباشی‌گری روی می‌آورد و استدلال می‌کرد: «...چون مالی که امیر... به حسب جبر از من گرفته بود به وضعی دیگر... نمی‌توانستم گرفت مدتی است ... مخفی به این مسلک در این شهر آمده به هر نحوی که از پیش می‌رود در عوض مال خود از خزانه ... او متصرف می‌شوم». (فراهی، ۱۳۹۲: ۸۴) یا در زابل فلامرز نامی، به دستور حاکم شهر کتک مفصلی می‌خورد و برای انتقام‌گیری به اوباشی‌گری روی می‌آورد. (قصه حسین کرد، ۱۳۸۶: ۱۳۸) شاید بتوان گفت؛ وقتی مردم امیدی به تغییر

شرایط خود نداشتند، برای به دست آوردن حقوق خود یا انتقام‌گیری به اوباشی‌گری روی می‌آوردند.

۷. دسته‌بندی اوباش

بررسی شواهد تاریخی بیانگر اشکال و انواع گوناگونی از اوباش است. لذا برای تبیین بهتر بحث آنها را به پنج دسته تقسیم می‌کنیم:

الف) کسانی که به عنوان گروهی از جامعه شهری، در سطح شهرها به ویژه در محلات حضور داشتند و هنگام بی‌ثباتی سیاسی و بحران‌های شهری چهره خود را نشان می‌دادند. البته این گروه در حومه و محلات خارج از شهرها نیز دیده می‌شوند. **ب)** کسانی که از اوباش نبودند اما به دلایلی چون عصیان علیه حکومت، اعتراض به فشارهای اقتصادی و ظلم و ستم عوامل حکومتی و دلایل مشابه دیگر، تهدیدی برای بقای حکومت و نظم مستقر به حساب می‌آمدند. لذا از سوی منابع رسمی برای سرپوش گذاشتن برحقیقت اعتراض‌ها و واگرایی با حکومت، با نام اوباش نامیده می‌شدند. **ج)** کسانی که از میان دسته اول برخاسته بودند اما به دلایلی چون علاقه به شهر و دیار و بیرون راندن متجاوزان، کسب ثروت و شهرت و دلایل مشابه، در شرایط بحرانی مملکت و شهرها، خودانگیخته به خدمت حکومت و ارکان آن در می‌آمدند. ولی باز با نام اوباش یاد می‌شدند. **د)** اوباشی که حکومت از توانمندی آنها در جهت تامین اهداف خود سود می‌برد و در عمل نوعی مناسبات و بده و بستان مسالمت‌آمیز دو طرفه میان آنها وجود داشت. منابع از آنها با نام لوطی یا طراران یاد می‌کنند. فرق آنها با دسته سوم این بود که گروه پیشین با اراده و خواست خود با منافع حکومت همگرایی داشتند. ولی دسته اخیر را حاکمیت با وعده و وعید به سوی خود جذب و سازماندهی می‌کرد. **ه)** هنگام بحث درباره تحولات ممالک همسایه، در اشاره به تنش‌های مذهبی، انتقاد از فساد بعضی گروه‌های جامعه، در خطاب به گروه‌های دون پایه‌تر جامعه، از سوی منابع رسمی و مورخان به منظور تحقیر و انتقاد، اوباش نامیده می‌شوند. بنابراین، با وجود تنوع مصادیق لفظ یکسانی به کار برده می‌شد.

۸. مناسبات اوباش با حکومت شاه عباس اول

۸-۱- واگرایانی با صفت اوباش

در نگاهی به واگرایانی که نسبت به حاکمیت شاه عباس اول استنباط می‌شود؛ هر گروه عالی‌رتبه یا دون‌پایه‌ای که اقتدار، وفاداری و اطاعت از حاکمیت شاه را نادیده گرفته به فکر تصاحب قدرت یا معترض سیاست‌های اقتصادی و سیاسی وی و کارگزاران او بودند. حتی کسانی که به مردم ظلم و اوضاع را بی‌ثبات و امنیت شهرها را بر هم می‌زدند؛ همگی «اوباش، اجامره و اجلاف» با بار معنایی منفی خطاب می‌شوند. به این ترتیب، سعی می‌گردد به اذهان عمومی القا شود؛ آنها افرادی بی‌ریشه و دون پایه هستند. لذا نمی‌توانند آسیب و خللی به قدرت و ثبات سیاسی حکومت وارد سازند. در حالی که بنابر شواهد تاریخی، کسانی که این گونه خطاب می‌شدند؛ اکثراً ماهیتی متفاوت از این ظاهر فریبی‌ها داشتند. آنان یا پیشه‌وران خسته از زیاده‌ستانی عمال حکومتی یا امرا و حکامی قدرت‌طلب و خسته از سلطه قدرت مرکزی بودند.

سرزمین گیلان از جمله مناطقی بود که در دوران حکومت شاه عباس شاهد عصیان‌های بسیاری است. منابع درباری این واگرایانی‌ها و اعتراضات را از سوی «جمعی از اجامره و اوباش» (جنابذی، ۱۳۷۸: ۷۲۴) «جهال بد افعال و اجامره...» (افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۴۷۷)، «...سرکرده‌های اجامره و اوباش...» (فومنی، ۱۳۱۴-۱۳۱۵: ۱۲۶) و «جمعی کثیر از اجامره و اجلاف...» توصیف می‌کنند. (افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۴۷۶)

نمونه دیگر، عدم فرمانبرداری سیاهپوشان استرآباد است. در پی ضعف نفوذ قزلباش در استرآباد و بی‌ثباتی سیاسی اوایل حکومت شاه عباس، جماعت یقه‌ترکمان^۱ به آنجا حمله و خسارت‌های بسیاری به مردم وارد آوردند. مردم به ناچار به فکر نجات افتادند. «...رسم سیاهپوشی نو شد»، به تدریج هوای حکومت و قبض قدرت به فکر آنها رسوخ کرد و ظلم و فساد از حد گذشت. شاه نخست، آنها را بخشید. ولی با تداوم رویه آنها، تهدید کرد اگر «...در سلک اجامره و اوباش» بمانند امان نخواهد داد. (اسکندریک، ۱۳۸۷: الف، ۵۸۴/۲؛ سیاقی نظام؛ ۱۳۹۳: ۲۲۵-۲۲۶) بنابراین، شورشیان و معترضان در صورت اطاعت و فرمانبرداری در شمار رعیت به حساب می‌آمدند. ولی در صورت عصیان علیه حکومت اجامره و اوباش نامیده می‌شدند.

عصیان یعقوب‌خان ذوالقدر در شیراز نمونه دیگری است که منابع حکومتی حامیان وی را «... از اوباش و اجلاف هر ایماق...» می‌نویسند. (منشی قمی، ۱۳۸۳/۲: ۹۰۹؛ فسایی، ۱۳۷۸: ۱/۴۳۲-۴۳۳) حتی در مراسم استقبال از شاه، وقتی اکثریت شیرازی‌ها

به شاه کم توجهی کردند و به لحاظ سیاسی نیز مصلحت نبود شاه آشکارا خشم خود را نشان دهد. یکی از منابع در توجیه این شرایط و واکنش شاه می‌نویسد: «...چون این بی‌رسمی از ارادیل سوق و رجاله آن شهر به ظهور آمده بود و اعیان را در این باب دخلی نبود وجود عامه را وقعی نگذاشتند...» (جنابذی، ۱۳۷۸: ۷۱۹-۷۲۰) به این ترتیب آنها «رنود و اوباش» خوانده می‌شوند. (منجم‌یزدی، ۱۳۶۶: ۷۷) بی‌گمان، شاه عباس و مورخان درباری، می‌کوشیدند تا به مخاطبان القا کنند؛ کسانی که قدرت و فرمان شاه را نادیده گرفته‌اند؛ ارادل و اوباش و مردم عامی هستند که هر روز رو به سوی دارند.

همچنین بی‌وفایی و ترک خدمت نورمحمدخان ازبک که مورد حمایت شاه و به «دارایی بلده مرو سرافراز گردیده بود...» به «استظهار مشتی اوباش...» (جنابذی، ۱۳۷۸: ۷۴۸) منعکس و القا می‌شود که اطرافیان، افرادی صاحب فکر و درایت نیستند بلکه ارادل و اوباشی هستند که او را تحریک و حمایت کرده‌اند. به این ترتیب، ماجرا را کوچک و بی‌اهمیت جلوه می‌دهند. به سال ۱۰۱۴ق، پس از اجرای سیاست زمین سوخته و باز پس‌گیری تبریز، برخی از سپاهیان فرمان صریح شاه را در عدم دستبرد به اموال رعایا نادیده گرفته به مال‌تجار و رعایا دست‌درازی کردند. این نافرمانی نیز، به قصد تحریف اذهان عمومی، بی‌اهمیت و عاملان اجامره و اوباش خطاب می‌شوند. (اسکندر بیک، ۱۳۸۷: الف، ۲/۶۹۵)

شورش اهالی گرجستان علیه سپاهیان شاه عباس و واگرایی با حکومت، به منظور کوچک‌انگاری «گروهی از بی‌دولتان اوباش و فتنه‌انگیزان بد معاش...»، «...خلق کثیری از متجنده و اوباش...» معرفی می‌شوند که موجب ناآرامی شده‌اند. (همان، ۸۸۸، ۶۹۳) سال ۱۰۳۰ق، در قم نیز، عده‌ای به ایجاد بلوا و آشوب و بی‌نظمی در شهر دست زدند. در نتیجه آن، خسارت و آسیب بسیاری به اهالی شهر رسید. اسکندر بیک، این عده را «جمعی از اجامره و بیدولتان» توصیف می‌کند. (همان، ۹۶۶/۳) یعنی القای ضمنی این تصور که اهالی شهر به شاه وفادار هستند فقط عده‌ای بی‌سر و پا به عصیان پرداخته‌اند که مجازات خواهند شد.

با مرگ شاه (۱۰۳۸ق) بار دیگر اهالی مازندران خسته از اجحافات مالیاتی و سخت‌گیری‌های اقتصادی شوریدند و غریب شاه نامی را پیشوای خود ساختند. مولف قصص‌الخاقانی، هواداران غریب شاه را «جمع کثیری از اجامره و اوباش» می‌نامد که دست به طغیان و عصیان علیه حکومت وقت زده‌اند. (شاملو، ۱۳۷۱: ۲۱۰/۱) اسکندربیک

نیز آنها را «جمعی کثیر از اشرار و بی‌دولتان ...» که «برهم زن هنگامه عافیت خلق آن دیار» هستند، توصیف می‌کند. (اسکندریک، ۱۳۱۷: ب، ۱۵) به این ترتیب، بار دیگر، توان و قدرت حکومت و بی‌نتیجه بودن عصیان‌ها القا و تلقین می‌شود. موارد یاد شده در حقیقت معترضان به حکومت بودند نه اجامره و اوباش ولی برای پنهان کردن واقعیت‌های جامعه به این صفت خوانده می‌شدند.

با وجود این می‌توان گفت؛ با ضعف حکومت و بی‌ثباتی سیاسی، اوباش جرات یافته نظم شهرها را بر هم می‌زدند. در چنین شرایطی، اهالی رنج دیده شهرها و بلوکات نیز فرصتی برای اعتراض و فریاد علیه ظلم حکام پیدا می‌کردند. مورخان درباری عصر صفوی و عمال حکومتی از فضای به وجود آمده استفاده کرده با استفاده از اصل تعمیم‌دهی، واگویی‌ها، و شورش‌های اهالی را به اجامره و اوباش نسبت می‌دادند و سعی در تحریف اذهان اهالی شهرها، تحقیر و ناچیز شماری اعتراضات می‌کردند.

۸-۲- اوباش در خدمت قدرت

در خصوص دلایل و چگونگی مناسبات همگرایانه اوباش و حکومت، بعضی پژوهشگران مباحثی مطرح کرده‌اند. از دیر باز حکومت‌ها برای کنترل و مبارزه با گروهی که در زمره سپاهیان و در خدمت پادشاه نبودند، از میان خود آن‌ها کسانی را به خدمت می‌گرفتند. (چهارده رساله، ۳۰: ۱۳۸۱) همچنین، وقتی حکومتی قادر به کنترل همه مملکت خود نیست تلاش می‌کند با هر گروه قدرتمند محلی که سرکوب آنها مشکل است از در مصالحه درآید. (باوم، ۱۳۹۰: ۶۲) یا اینکه از گذشته‌های دور «در گوشه و کنار شهر خوان نعمت می‌گسترده و... عوام و اوباش را اطعام می‌کردند». (لابوتی، ۱۳۷۸: ۷۹) بنابراین، این گروه‌ها که همیشه گرسنه بودند معمولاً به فکر رها کردن رفاه و رفتن به دنبال اعتراض نبودند.

به گزارش منابع، شاه عباس برای مجازات حکام عاصی و نافرمان قبل از محاکمه از تبلیغات سیاسی (propaganda) استفاده و دستور می‌داد؛ هنگام ورود به شهر، بعضی از افراد دون پایه شهرها مانند مردم مسخره^۲ و معرکه‌گیران با دایره و تئبک از آنها استقبال کنند. بنابراین، اوباش و اجلاف پای ثابت این مراسم‌ها بودند. (اسکندریک، ۱۳۸۷: الف، ۲/ ۴۹۷) البته، استفاده از اوباش تنها برای تمسخر شورشیان و یاغیان نبود. بلکه در مواردی، شامل تحقیر سفرای ممالک همسایه نیز می‌شد. مثلاً، امت‌خان حاکم

مشهد که در محاصره ازبکان بود با شنیدن نزدیک شدن، نیروی کمکی قزلباش، فرستاده آنها با نام «عبدالواسع ... از اجله دانشمندان ماورالنهر... با رفقاییش بدست اجامره و اوباش داد که واژگونه بر الاغان سوار کردند و در محلات و اسواق گردانیدند و از اطراف و جوانب... اجلاف ... بلده هجوم ... موی ریش...را یک یک ... می‌کنند و بر خلفا ثلاثه لعنت...بعد...شکم دریده از بروج حصار آویختند». (شاملو، ۱: ۱۳۷۱/۱۷۰) قابل تصور است؛ وقتی مسخرگان و اوباش رسماً دستور به تمسخر داشتند با نیش و کنایه و طنز می‌توانستند چه عذاب جانکاهی برای مغضوبان تدارک ببینند.

از جمله اقدامات شاه عباس، توجه به ترویج و تداوم شعایر مذهبی از جمله مراسم عزاداری محرم و بالخصوص روز عاشورا بود که با کمک و همکاری اجامره و اوباش در گرم کردن مراسم‌ها، حال و هوای دیگری پیدا می‌کرد که مورد انتقاد نیز بوده است. بنابراین، از دیگر همیاری‌های اوباش با حکومت این بود که «می‌توانستند مراسم را به شور بیاورند...» (کالمار، ۱۳۷۹: ۸۴) یعنی مراسم مذهبی را برای تماشاجیان و حاضران جذاب و پر احساس کنند. چنانچه در مراسم عید قربان و قربانی شتر با حضور «اوباشی از میان مردم» تقسیم گوشت شتر با هیجان و حال و هوای دیگری صورت می‌گرفت. (همان، ۵۹) این گونه مراسم‌ها و زد و خوردهای موسوم به حیدری نعمتی، حتی نوع لباس‌های مورد استفاده در عاشورا، علمای سنی مذهب را به اعتراض و می‌داشت. علما در مقام توجیه، این امور را به «عوام و اجامره و اوباش شیعیان» نسبت می‌دادند و می‌گفتند؛ آنها برای فخرفروشی این گونه لباس نمی‌پوشند، بلکه برای تعزیت آن حضرت خود را آراسته‌اند. (جعفریان، ۱۳۷۹: ۱/ ۶۶۰-۶۶۱). چنانچه در خصوص برگزاری جشن بابا شجاع الدین که به مناسبت روز قتل عمر در کاشان برگزار می‌شد. علما این امور را به «اوباش کاشان» و «... مجرد جشن و صحبت مردمان و لهو و لعب جاهلان است... مناط حکم شرعی یا دینی... نیست» (همان، ۵۴، ۶۴) منتسب می‌کردند. جنگ‌ها از دیگر بسترهایی بودند که زمینه همگرایی اوباش و شاه عباس را فراهم می‌کردند. مثلاً در طول جنگ‌های باز پس‌گیری ولایاتی مانند: تبریز از عثمانی، اوباش از سوی شاه عباس برای شبیخون‌های شبانه و ایجاد ناآرامی و رعب و وحشت، به خدمت گرفته می‌شدند و در عوض خدمات، انعام و هدایایی دریافت می‌کردند. از مطالب منابع استنباط می‌شود؛ برای این امور واحدهای نظامی جداگانه متشکل از اوباش وجود داشته است. (دلاواله، ۱۳۹۰: ۳۱۳) در اشغال شهرهای مرزی از سوی عثمانی و ازبکان، اوباش شهرها همیشه مایه ترس مهاجمان بودند. همانطور که در

جنگ‌ها اوباش به عقبه سپاه دشمن شبیخون می‌زدند، هنگام تخلیه شهرها نیز این ترس و احتمال همیشه وجود داشت. این موضوع همگرایی با حکومت صفویان را نیز نشان می‌دهد. مثلاً حاکم مشهد، ابوالمحمد بی و ازبکان با شنیدن آمدن قزلباش، به فکر غارت شهر افتاد. ولی سادات و بزرگان با تدابیری شهر را نجات دادند. در عوض ازبکان از بزرگان شهر خواستند «به ریش سفیدان محلات تنبیه نمایند که اجامره و اجلاف متعرض احدی از اوزبکیه و اهل و عیال ایشان نشوند...» (اسکندریک، ۱۳۸۷: الف، ۵۶۱/۲، ۵۶۷)

در بحران‌های شهری، زمانی که جاسوسان دشمن به شهرها نفوذ و ایجاد بی‌نظمی و آشوب می‌کردند؛ اوباش و الواط شهرها در کنار نیروهای حکومتی به مقابله با ترفندهای آنها می‌پرداختند. (قصه حسین کرد، ۱۳۸۶: ۵۴) حتی نفوذ ماموران شاه‌عباس تا قلب قلمرو دشمن و مهارت‌های آنها در کسوت اوباش و طراران در داستان‌های عامیانه نیز انعکاس می‌یابد و به اذهان مردم القا می‌شود. (همان، ۱۱۱) جاسوسی و نفوذ در میان دشمن با لباس مبدل به شکل تاجر و بازرگان و خبرگیری یا انجام ماموریت‌های دیگری مانند: برهم‌زدن نظم شهرها و غیره اموری بودند که اوباش در خدمت شاه عباس به آن مبادرت می‌کردند. (همان، ۲۵۳) نمونه دیگر، هجوم اوباش به قلعه اشغال شده نهاوند است. بر اساس شواهد به نظر می‌رسد، شاه از ماجرا مطلع بوده است. لذا با چشم‌پوشی یا هدایت اوباش در حمله به این قلعه، می‌خواست؛ توان و واکنش نظامی و سیاسی عثمانی‌ها را برای سیاست‌های آتی خود بسنجد یا اینکه این حملات از سوی مردم عامی انجام شده بود و منابع با انتساب آن به اوباش و رفع مسئولیت از حکومت، آن را امری پیش‌بینی نشده و خارج از کنترل منعکس می‌کردند. اسکندریک می‌نویسد؛ «...جمعی از مردم... من اعمال نهاوند به رومیان یاغی شده قلعه... بتصرف در آورده خراب کردند و اجامره و اجلاف آن ولایت ... با ایشان اتفاق کرده بر سر قلعه نهاوند در آمدند... حضرت اعلی‌شاهی ... قورچیان فرستاده اجامره و اجلاف... را منع و تنبیه و چند نفر... را بقتل آورد». (اسکندریک، ۱۳۸۷: الف، ۵۱۵/۲) به نظر می‌رسد؛ تداوم همکاری اوباش در جنگ‌ها بسته به سطوت و ثبات قزلباشان داشت؛ چرا که در صورت شکست، در مواقعی آنها اقدام به غارت اموال و تدارکات سپاه، قبل از تاراج دشمن می‌کردند. (جنابذی، ۱۳۷۸: ۶۹۳)

از سوی دیگر، مواقعی نیز حکام شهرها هنگام جداسری و عصیان، با اوباش همسفره و همراه می‌شدند و آنها را به سوی خود جذب می‌کردند و به شرب شراب و امور

دیگری که از اعمال مرسوم اوباش بود می‌پرداختند تا خودی نشان داده و با کمک آنها قدرت را قبضه کنند. (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۱/۳۸۳؛ جنابذی، ۱۳۷۸: ۴۷۳) بنابراین، اوباش غالباً برای بدست آوردن منافع مادی و شهرت طلبی و غیره ابزار دست اقشار و گروه‌های با نفوذ و متمکن می‌شدند. شاه عباس نیز از آن‌ها برای پیشبرد اهداف خود سود می‌برد. حتی برخی از آنها را به مقامات شهری مانند: داروغگی و راهداری منصوب کرد. (افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۵۳۵؛ چهارده رساله، ۱۳۸۱: ۱۲۱-۱۲۲)

۹. سازماندهی اوباش

بی‌گمان شاه‌عباس، به عنوان یکی از پادشاهان صاحب درایت و سیاستمدار صفوی نمی‌توانست؛ توان، نفوذ، شجاعت و خوفناکی اوباش را نادیده گرفته و از آنها سودی نبرد. لذا آنها را سازماندهی نموده و در قالب طراران، اوباش، راهزنان، جاسوسان و تفنگچیان برای اهداف مورد نظر خود به کار می‌گیرد.

از مهم‌ترین اقدامات شاه‌عباس تلاش برای تمرکز و تقویت قدرت پادشاهی بود؛ لذا اقدام به اصلاحات گوناگونی برای ثبات سیاسی و رونق اقتصادی کرد. در این راستا به منظور امنیت بخشی به شهرها و کنترل آنها و تقویت نیروهای نظامی، اوباش و اجلاف شهرها را بعنوان تفنگچی یا در رسته تفنگچی‌ها به کار گرفت. با توجه به ماهیت و خصایص اجامره و اوباش، بی‌گمان شاه تدبیر عاقلانه‌ای اندیشیده بود. اسکندریک می‌نویسد؛

«اکثر اجامره و اجلاف هر ولایت را که مردم جلد کارآمدنی بودند و همیشه در آن ولایت بی‌دولتی نموده عجزه و مساکین از بی‌اعتدالی ایشان متضرر می‌گشتند و در سلک تفنگچیان اشرف در آوردند که هم رعایا و هم عجزه بعد الیوم از شر ایشان ایمن باشند و هم در رکاب نصرت انتساب بخدمات قیام نموده و در معارک کارزار مکافات عمل یابند و مجموع این طبقه را داخل دفتر غلامان نموده و الحق وجود ایشان جهت فتح قلاع و بلاد ضروری بود و فواید کلی بخشید.»^۳ (اسکندریک، ۱۳۸۷: ۱۱۰۶/۳)

بنابراین، «جمعی از اجلاف که لاف پهلوانی می‌زدند در سلک تفنگچیان رکاب در آوردند و به جهت داد و ستد ایشان وزیر و مستوره و محرران و دفتر علی حده تعیین فرمود.» (مستوره = نمونه کالا (فرهنگ بزرگ سخن، ۱۳۸۱: ۷/۷) ذیل «مستوره»؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۶: ۱۳۵) آنها در آغاز نقش محلی داشتند و از بلوک و ناحیه روستای

خود دفاع می‌کردند؛ به تدریج در جنگ‌های شاه در خارج از موطن خود نیز به کار گرفته شدند. اگرچه در آغاز تعداد محدودی بودند؛ اما نیروهای محلی رو به رشدی شدند که برای نگهداری قلعه‌ها و استحکامات و دفاع از شهرها به کار گرفته می‌شدند و در امر محاصره نقش مهمی ایفا می‌کردند. (فلور، ۱۳۸۷: ب، ۲۴۰، ۱۶۹) از روایت اسکندر بیگ و استرآبادی استنباط می‌شود؛ اجلاف و اوباش علاوه بر تفنگچی به عنوان غلامان خاصه شریفه نیز به کار گرفته می‌شدند. آنها به عنوان بخشی مجزا و مستقل در نظام اداری به حساب می‌آمدند.

از سوی دیگر، شاه‌عباس با اشراف به وجود دسته‌بندی‌های حیدری و نعمتی با منشا گوناگون در محلات شهرها که متشکل از اوباش این محلات نیز بودند. برای رسیدن به پاره‌ای اهداف آنها را به جنگ با یکدیگر تشویق و از تماشای زد و خورد آنها لذت می‌برد. (منجم، ۱۳۶۶، ۱۳۱)

همچنین دزدان و راهزنان که اوباش نامیده می‌شدند، از سوی شاه‌عباس سازماندهی و در جنگ‌ها و شیبخون‌های نظامی و غارت اردوی دشمن مورد استفاده بودند. شاه‌عباس «... به خوبی تمام دزدها و سرکردگان آنها را می‌شناسد و از وجود آنان استفاده می‌کند و از خطاهای ... آنان تحت شرایطی چشم می‌پوشد». در مقابل خدمات، برای تشویق به آنها انعام و هدایایی می‌بخشید. (دلاواله، ۱۳۹۰: ۳۱۲-۳۱۳)

گام بعدی شاه‌عباس، سازماندهی اوباش و اجلاف در کنار عیاران، پهلوانان، و طراران شهرها تحت سرپرستی عالی‌تر خود بود. چنانچه شاه بهترین آنها را سرپرست قرار داد. آنها برای خود یتیم (نوجه) فراهم می‌کردند. این طراران از شهرها و ولایات مختلف برای پیوستن به این جمع به اصفهان می‌آمدند و در محلی به نام تکیه جمع می‌شدند و برای خدمت به اهداف شاه آماده بودند. (قصه حسین کرد، ۱۳۸۶: ۱۰۲، ۱۲۳، ۱۲۸) همگرایی و همکاری اوباش، عیاران و طراران با شاه‌عباس موجب شده بود؛ در داستان‌های عامیانه نیز او را «عباس لوطی» یا «... شیخ اقلی با جمیع لوطیان و اوباش قزلباش» نامند. (همان، ۱۲، ۲۰۹، ۳۶۱) آنها گزارش روزانه خود را به شاه‌عباس ارائه می‌دادند. (همان، ۱۱۶) از این رو، به نظر می‌رسد، در برقراری امنیت و آرامش شهرها لاقابل در اصفهان مشارکت و در این راه به شاه و مقامات شهری کمک می‌کردند. (همان) بنابراین، به نظر می‌رسد؛ اجامره و اوباش به دلیل ماهیت حکومت شاه‌عباس، ثبات سیاسی و رونق حیات اقتصادی شهرها، همگرایی بیشتری با وی و سیاست‌هایشان

می دادند. شاه با به خدمت گرفتن آنها به ویژه آنهایی که دارای توانمندی‌هایی بودند به دنبال اهداف ذیل بود: الف) استفاده از توانایی آنها در امور سیاسی ب) رهایی از معایب حضور آنها چون زورگویی و زورستانی و آشوب در شهرها ج) استفاده از توان نظامی آنها برای پیشبرد اهداف نظامی و حراست از شهرها و محلات در غیاب نیروهای حکومتی یا در کنار آنها د) دور ساختن آنها از شهرها، در نتیجه تامین آرامش، امنیت و ثبات و در نهایت تداوم فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی شهرها، این مسائل را می‌توان از جمله دلایل سازماندهی و نظام‌بخشی گروه‌های دون‌پایه و خودسر ولی‌جسور و کارآمد شهرها در زمان شاه عباس دانست.

۱۰. اوباش و ستم‌دیدگان

بعضی از اوباش و اجلاف شهرها نیز صیغه جوانمردی داشتند. جوانمرد در لغت به معنی کریم، سخی، بخشنده، با مروت، صاحب فتوت و فتی است. (لغت نامه دهخدا، ۱۳۷۳: ۵/ ذیل «جوانمرد») آنها از ضعفا و نیازمندان حمایت می‌کردند. شواهد نشان می‌دهد؛ بعضی از این گروه، علاوه بر این که در کوچه و گذر از ضعفا و زنان و ناتوانان حمایت می‌کردند. گاه در مقابل پرده‌داری‌های عوامل حکومتی که با اتکا به مقام و منصب خود یا بستگان‌شان با درشتی و تحقیر با مردم و نوامیس آنها رفتار می‌کردند می‌ایستادند. فخرالزمانی، در شرح زندگی حسین بیک رشکی همدانی، پسر عموی، وکیل حاکم تبریز، به طور ضمنی به وجود چنین گروهی از جوانان در شهر تبریز اشاره می‌کند. رشکی همدانی اوقات خود را به می‌خوارگی می‌گذراند؛ «مدام در محفل خاص و عام هرزه‌گویی و هرزه‌درایی نموده... در آن مکان [تبریز]... اقامت... باده پرستی و خودستایی آغاز کرد. آنقدر سخنان وحشت‌انگیز غیرت‌انگیز نسبت به ذکور و اناث تبریزیان و عدم عصمت ایشان گفت که تبریزیان... تاب... نیاوردند... اجلاف و اوباش تبریز... بعد از تکرار استماع آن مکالمات... نامناسب... در مقام انتقام شدند و در محل فرصت سر رشکی به جریمه زبان از قلعه بدن جدا ساختند». (فخرالزمانی، ۱۳۴۰: ۸۴۱)

سفرنامه فیگوئروا نیز به وجود این‌گونه گروه‌های مردمی در شهرها، برای حمایت از ناموس مردم اشاره و می‌نویسد؛ جسد بی‌سر خوزه سالوادور ارمنی یکی از راهنماها و مترجم سفیر اسپانیا (فیگوئروا) را اطراف کاروان پیدا می‌کنند. این مترجم، زنی را از شیراز همراه آورده بود که هندی الاصل و مسلمان شده بود. نویسنده سفرنامه اظهار

می‌کند؛ زن فاسد اخلاقی بوده لذا سفیر او را از کاروان بیرون کرده است. سالوادور برای بازگرداندن وی از کاروان جدا می‌شود که این حادثه اتفاق می‌افتد. در حالی که هنگام ترک کاروان از سوی سالوادور، اهالی کاروان، « دو گروه سوار مسلح به تفنگ و شمشیر را که با شتاب از آن حوالی می‌گذشتند دیده بودند». این که سفیر به کاروانیان تذکر می‌دهد به جستجوی قاتلان نپردازند و موضوع را فعلاً مسکوت بگذارند تا مزاحمتی برای کاروانیان پیش نیاید و اشاره نویسنده سفرنامه که « شواهد آشکار حکم می‌کرد؛ قاتلان در جستجوی مقتول بوده بر اثر عداوت شخصی او را به قتل رسانیده بودند». (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۱۹۴-۱۹۵) همچنین، با توجه به سخت‌گیری و فرامین شدید شاه عباس به راهداران و حکام شهرها در حفظ امنیت مسافران و کاروانیان، برخورد شدید شاه با گروه‌های مسلحی که به غارت و راهزنی و ایجاد ناآرامی می‌پرداختند. همگی بیانگر آن است؛ سواران ماموران حکومتی نبوده‌اند. حتی در سفرنامه آمده است به اموال و وسایل قیمتی همراه مترجم دست نزده‌اند. از این‌رو، می‌توان استنباط کرد؛ ماجرای قتل، ناموسی بوده است. قاتلان می‌توانستند از اوباش جوانمرد شیراز یا روستاهای اطراف باشند که با شنیدن ماجرای دزدیده شدن زنی مسلمان به مجازات خاطی پرداخته‌اند. از سوی دیگر، خاطی از ملازمان سفیر اسپانیا بوده و کسی حق تعدی به کاروان سفر را نداشته است. از این‌رو، به نظر می‌رسد، بعضی از اوباش جوانمرد دور هم جمع شده و گروهی را تشکیل داده بودند تا از کسانی که ظلم و تعدی از حکومت یا وابستگان آن حتی مردمان با نفوذ شهرها می‌دیدند حمایت و انتقام سختی از ستمگران بگیرند.

۱۱. نتیجه گیری

پژوهش حاضر با روش توصیفی تحلیلی، به بررسی ماهیت اوباش و مناسبات آنها و حکومت، در عهد شاه عباس اول پرداخته است. بررسی‌ها نشان می‌دهد؛ اوباش به لحاظ ابعاد شخصیتی و عملکردی جمع‌اضداد بودند. در میان آنها از همه گروه‌های اجتماعی مانند: جنگاوران، سارقان، یاغیان، می‌خوارگان و غیره حضور داشتند. ساختار اجتماعی چندپاره جامعه سنتی ایران مانند قوم‌گرایی و محله‌گرایی، حضور و تداوم اجامره و اوباش را به ویژه در شهرها باز تولید می‌کرد. همچنین، ظهور و رشد این گروه‌ها، نسبت نزدیکی با ثبات و بی‌ثباتی سیاسی داشت.

با این همه، اوباش لفظی واحد برای مصادیق گوناگونی بود که گاه مصداق‌ها هیچ نسبتی با اوباش حقیقی نداشتند و صرفاً برای تحقیر یا تحریف واقعیت، اوباش نامیده می‌شدند. چنانچه به دلیل خصوصیات منفی پررنگ‌تر اوباش در اذهان عمومی، حکومت با بهره‌گیری از این ذهنیت، برای سیاه‌نمایی مخالفان و معترضان آنها را اوباش و اجامره معرفی می‌کرد. اوباش حقیقی جامعه، گاه به دلیل یکه‌تازی و خودسری، نظم، امنیت و آرامش شهرها را برهم می‌زدند. مناسبات آنها با اهالی شهرها چند سویه بود. گاه حامی ضعفا، زمانی نیز در زمره متجاوزان و آشوبگران محلات بودند. شاه‌عباس برای حفظ امنیت و نظم شهرها آنها را سازماندهی یا تحت کنترل درآورد و در صورت لزوم از توانایی آنها برای تامین اهداف حکومت بهره برد. بی‌گمان، این اقدامات در ادامه سیاست تمرکزگرایی شاه عباس بوده است. همچنین، با توجه به ویژگی‌های حکومت شاه عباس، اوباش به نسبت با حکومت همگرایی بیشتری داشته‌اند.

پی‌نوشت

- ۱- «قبایل و عشایر الوس صاین‌خانی از اوخلو و کولکن و ایلور و سالور و غیر ذالک ... از اتباع والی خوارزم و به یقه‌ترکمان مشهورند...». (اسکندربیک، ۱۳۸۷: ۲/ ۵۸۰)
- ۲- مسخره، لقب لوطیان و اوباشی است که سر هر کوچه یا محله‌ای برای خود پاتوق داشته‌اند و به سرگرمی مشغول بودند. از هر رهگذری که خوششان نمی‌آمد او را به مضحکه و تمسخر می‌گرفتند. اصولاً کار آنها خندانیدن مردم بود حتی در نمایش‌ها به شکل طنز به عیب‌های مردم حتی کارگزاران حکومتی اشاره و انتقاد می‌کردند. (افشاری، ۱۳۳۸: ۵۰۶)
- ۳- اقدام مشابهی نیز از سوی شاه‌عباس در قزوین صورت گرفت. شاه به پیشنهاد مرشدقلی‌خان داروغگی شهر قزوین را به شیخ احمد استاجلو سپرد. وی «افراد خود را از میان غلامان یا برده‌ها برگزید. آنها اسیران جنگ‌های پیشین با گرجستان بودند... به اسلام گرویده... پیش از این پیشه‌ای جز دزدی... نداشتند...». (بلان، ۱۳۷۵: ۶۱) هر چند بلان، منبع خبر را معرفی نمی‌کند. ولی از شواهد موجود در تاریخ عالم آرای عباسی استنباط می‌شود؛ شاه عباس و کارگزارانش چنین تدابیری را برای تامین امنیت شهرها و اداره آن اتخاذ می‌کردند.

منابع

آبراهامیان، یرواند، (۱۳۷۶) مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران، شیرازه

اسکندربیک منشی، (۱۳۸۷)، *تاریخ عالم آرای عباسی*، بامقدمه ایرج افشار، ج ۱، ۲، ۳، تهران، امیرکبیر
اسکندربیک منشی و محمد یوسف مورخ، (۱۳۱۷) *ذیل تاریخ عالم آرای عباسی*، تصحیح سهیلی
خوانساری، تهران، اسلامیه

افشاری مهران، (۱۳۳۸) «جوانمردان و قلندران و فرهنگ عامه ایران»، *چیستا*، ش ۵۷، ۵۸،
افشته‌ای نظری، (۱۳۷۳) *نقاوه الاثر فی ذکر الاخبار*، به اهتمام احسان اشراق، تهران، علمی و فرهنگی
انوری، حسن (۱۳۸۱)، *فرهنگ بزرگ سخن*، حسن انوری، ج ۱، ۷، چ اول، تهران، سخن
باقفی، محمد مفید، (۱۳۴۰)، *جامع مفیدی*، ایرج افشار، ج ۳ و ۱، تهران، اسدی
باوم، اریک هوبز، (۱۳۹۰)، *یاغیان*، ترجمه عطاالله نوریان، تهران، قطره،
بلان، لوسین لویی، (۱۳۷۵)، *زندگی شاه عباس اول*، ترجمه ولی الله شادان، تهران، اساطیر
تنوی، احمد بن نصرالله، *آصف خان قزوینی*، (۱۳۸۲) *تاریخ الفسی*، مصحح غلامرضا طباطبایی مجد، ج ۸،
تهران، علمی فرهنگی

تحویلدار، میرزا حسین خان، (۱۳۴۲)، *جغرافیای اصفهان*، منوچهر ستوده، تهران، دانشگاه تهران
جعفریان، رسول، (۱۳۷۹) *صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست*، ج ۱، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
جنابدی، میرزا بیک، (۱۳۷۸)، *روضه الصفویه*، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، موقوفات
افشار

چهارده رساله در باب فتوت و اصناف، (۱۳۸۱) مقدمه و تصحیح مهران افشاری، مهدی مداینی، تهران،
چشمه

حسینی استرآبادی، حسن بن مرتضی (۱۳۶۶)، *تاریخ سلطانی*، احسان اشراقی، تهران، علمی
خسروی زاده، صباح، (۱۳۹۳)، *روزنامه جام جم*، ش ۳۹۸۵
دلاواله، پیتر، (۱۳۹۰) *سفرنامه پیتر دلاواله*، ترجمه شعاع الدین شفاء، تهران، علمی و فرهنگی
دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲، ۱۳۷۳) *لغت نامه دهخدا*، محمد معین، جعفر شهیدی، ج ۳، ۵، تهران، دانشگاه
تهران

روملو، حسن، (۱۳۸۹)، *احسن التواریخ*، عبدالحسین نوایی، ج ۳، تهران، اساطیر
سام میرزا، (۱۳۸۴)، *تذکره تحفه سامی*، رکن الدین همایونفرخ، تهران، اساطیر
سیاقی نظام، نظام الدین علی شیرازی، (۱۳۹۳)، *فتوحات همایون*، تصحیح حسن زندیه، قم، پژوهشگاه
حوزه و دانشگاه

شاملو، ولی قلی بن داود قلی، (۱۳۷۱)، *قصص الخاقانی*، تصحیح حسن سادات ناصری، ج ۱، تهران،
وزارت ارشاد

فخرالزمانی قزوینی، ملا عبدالنبی (۱۳۴۰) *تذکره میخانه*، به اهتمام احمد گلچین معانی، تهران، اقبال
فراهی، میرزا برخوردار بن محمود، (۱۳۹۲)، *منتخب محبوب القلوب*، ویرایش علیرضا ذکاوتی قراگزلو،
تهران، معین

فسایی، میرزا حسن حسینی (۱۳۷۸)، *فارسنامه ناصری*، منصور رستگاری، ج ۱، تهران، امیرکبیر

فلور، ویلم، (۱۳۸۷)، *دیوان و قشون در عصر صفوی*، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران، آگه
فلور، ویلم، (۱۳۶۶)، *جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران عصر قاجار*، ترجمه ابوالقاسم سری، ج ۱، ۲، تهران،
توس
فیگوئروا، دن گارسیا دسیلوا، (۱۳۶۳)، *سفرنامه دن گارسیا دسیلوا فیگوئروا*، ترجمه غلامرضا سمیعی،
تهران، نو

قصه حسین کرد شبستری، (۱۳۸۶)، ایرج افشار، مهران افشاری، تهران، چشمه
کالمار، ژان، (۱۳۷۹) «آیین‌ها و اقتدار تشیع: تحکیم تشیع صفوی»، ترجمه یداله آقاعباسی، *تئاتر*، ش ۲۴،
۲۵

کریمی زنجانی اصل، محمد، (۱۳۸۸) «جوانمردان هنرمند و معرکه گبران بی‌باک»، *اطلاعات حکمت و*
معرفت، ش ۴۴

کمپفر، انگلبرت، (۱۳۶۳)، *سفرنامه کمپفر به ایران*، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، خوارزمی
لابوئتی، استین دو، (۱۳۷۵)، *سیاست اطاعت: رساله درباره بردگی اختیاری*، ترجمه علی معنوی، تهران، نی
لمبتون، آن.ک.س، (۱۳۶۰)، *نگرشی بر جامعه اسلامی در ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، مولی
محسنی نیا، ناصر، (۱۳۸۶)، «بررسی واژه‌ی «اوباش» در عربی و فارسی»، *مطالعات ایرانی*، سال ششم، ش
۱۱

منجم یزدی، ملاجلال‌الدین محمد (۱۳۶۶)، *تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال*، به کوشش سیف‌الله
وحیدنیا، تهران، وحید،

منشی قمی، احمدبن حسین، (۱۳۸۳)، *خلاصه التواریخ*، احسان اشراقی، ج ۱، ۲، تهران، دانشگاه تهران
میرجعفری، حسین (۱۳۶۱) «منازعات نعمتی و حیدری در ایران»، *دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه*
اصفهان، ش ۱

نصیری، محمدابراهیم بن زین العابدین، (۱۳۷۳)، *دستور شهریاران*، محمد نادر نصیری مقدم، تهران، بنیاد
موقوفات محمود افشار

واصفی، زین‌الدین محمود، (۱۳۴۹)، *بلایع الوقایع*، تصحیح الکساندر بلدورف، ج ۱، تهران، بنیاد فرهنگ
ایران

وبر، مارکس، (۱۳۸۲) *دین، قدرت، جامعه*، ترجمه احمد تدین، تهران، هرمس.

Hobsbawm , E. J, (1963) *Primitive Rebels ,studies in archaic forms of social movement in the 19th and 20th centuries*, Newyork. frederick a .praeger .publisher.

Reid, James, (2000) *Studies in Safavid mind, society, and culthure*. line drawings by MehriYazdani-caste mesa California: Mazda.